

بحث وجود در تصوف

دکتر سپروس شمیسا

تصوف نیز مانند مذاهب دیگر یک نظام یا دستگاه (system) تفکر است و از این رو دارای یک جهان بینی مشخص است که بر مبنای آن جهان و هر چه در او هست تفسیر و تبیین می شود.^۱ به اعتبار این جهان بینی البته یک سلسله ایدئولوژی مطرح می شود، شناخت جهان بینی عرفانی وقتی کامل است که این ایدئولوژی ها به طور جداگانه شناخته شود. در این مقاله هدف این است که یکی از اصول (Principle) فکری نظام عرفانی به طور اجمال مطرح شود: در تفکر عرفانی - مذهبی اعتقاد بر این است که آدمی پاره‌یی از ذات الهی است.^۲ بدین ترتیب هر گاه از اصل خود دور نشود جنبه الوهیت خود را حفظ می کند و اما هر چه از اصل خود بر اثر تغییر دور شود از جنبه الوهیت او کاسته می شود. تغییر در ذات به اعتباری می تواند دخالت در صنع الهی قلمداد شود. نظیر این اعتقاد کم و بیش در مذاهب و اساطیر نیز هست.^۳ این که در اعتقادات مردم طفل، معصوم و مانند فرشته است و حتی ادرار او پاک است شاید مبتنی بر همین باور باشد، زیرا کودک هنوز از گوهر خود عدول نکرده است.

در تفکر عرفانی یکی از عوامل عمده که انسان را از گوهرش به دور می دارد

۱. این که استاد احسان طبری در کتاب ارزشمند «برخی بررسی‌ها درباره جهان بینی‌ها و جنبش‌های اجتماعی در ایران» (ص ۲۳۶) می نویسد: «عرفان، سیستم سازی نمی کند و جهان بینی خاصی ارائه نمی دهد و معتقد به وحدت وجود است و همه چیز را ظواهر امر یگانه‌یی می داند که خداست» مورد قبول ما نیست. اتفاقاً همان وحدت وجود که در اینجا اشاره شده است محور و اساس جهان بینی عرفانی است که از آن اصول دیگری متفرع شده است.

۲. این اعتقاد بعدها در تصوف به صورت این که آدمی عین ذات خداوند است و اصولاً دوئی در میان نیست نیز بیان شده است.

۳. در سورة الحجر ۱۵، آیه ۲۹ می فرماید: و نفخت فيه من روحي ودر حدیث نبوی است که: ان الله خلق آدم علی صورته و در سفر پیدایش ۱: ۲۶ و ۲۷ گوید: «او [= آدم] در صورت خدای حی آفریده شده»
در اساطیر نیز آمده است که گوهر آدمیان از خدایان است.

«علم» است.^۴ علم باعث می‌شود که آدمی از وجود حضوری (Essence یا être) که مضامی یا مجاز با الله است به وجود حصولی (Existance) نایل شود.^۵ یعنی بر اثر

۴. مقصود علم اصطلاحی است. اما صوفیه به علم تصوف اعتقاد داشتند یعنی به آرا و افکار خود که یکی از اصول آن افکار علم رسمی بود. پس از تصوف دو نوع علم مطرح است یکی علم ظاهری یا درسی یا «تقلیدی و تلمیمی» (اصطلاح مولوی) و حصولی که مذموم است.

طالب علم است بهر عام و خاص نی که تا یابد از این عالم خلاص

دفتر دوم مشنوی - ۱۱۶

و دیگری علم باطنی یا حقیقی یا علم عشق و حضوری که پسندیده است. حصول مستلزم تغییر و تبدل است و از این رو از آن نهی شده است، اما علم حضوری که از آن به خود شناسی نیز تعبیر کرده‌اند پسندیده است و علم خداوند را علم حضوری گفته‌اند، چون بر همه بود خود وقوف دارد.

این علم عشق علمی است که در دفتر نیست.

که علم عشق در دفتر نباشد

بشوی اوراق اگر همدرس مایی

حافظ - ص ۱۱۵

و در سینه است و درسی نیست:

در سینه بود هر آن چه درسی نبود

علمی که حقیقی است در سینه بود

منسوب به شاه سنجان خوانی (متوفی در ۵۹۹)

و بابا افضل کاشی - دیوان بابا - ص ۲۴

عجب علمی ولی درسی ندادند

مرا علم ازل در سینه دادند

شاه قاسم انوار - دیوان ص ۳۳۷

از این علم به اسرار تعبیر کرده و از این رو درباره آن بحث‌های روشنی نکرده‌اند. اما صوفیه متأخر که در باب این اسرار کتب پرداختند و به شرح اصطلاحات کوشیده‌اند از دیدگاه تفکر اصیل عرفانی خود به دام علم درسی در افتادند.

۵. وجود در اینجا به اعتبار فلسفه اگزیستانسیالیزم مطرح شده است که یا حضوری است و یا حصولی: هستی شیء در درون ذات اوست و هیچگاه هستی دیگری را حاصل نمی‌کند پس وجود حضوری دارد و به وجود حصولی نمی‌رسد. وجود حصولی نتیجه حرکت و گذشتن است از «آن چه هست» به مرتبه دیگری که قبلاً فقط ممکن بوده و وجود نداشته است. انسان دارای وجود حصولی است زیرا با جهان و موجودات روابط مشخص متقابل برقرار می‌کند. او در حقیقت این روابط را حاصل و کسب می‌نماید. پس وجود در انسان دو نوع است «انسان بودن» و «وجود انسانی داشتن». وجود انسانی داشتن مرحله برتری از بودن انسانی است و انسان در نتیجه قرار گرفتن در موقعیت‌های گوناگون از آن حضور به این حصول می‌رسد.

رجوع شود به «ادبیات چیست» ص ۱۲ و «بررسی روابط اگزیستانسیالیست با جامعه»

ص ۷۸

حصول که مقارن تغییر و تبدل است اندک اندک از وجود الهی مفارق گردد. البته شاید این تعبیر به طور خودآگاه در نزد صوفیه مطرح نبوده است^۶ و بدین جهت در کتب ایشان مستقلاً و صریحاً ذکر نشده باشد اما بنا به شواهد بسیار، آنان بر همین اصل می‌اندیشیده و احياناً می‌زیسته‌اند.

هرچند آدمی به علوم اکتسابی آلوده‌تر گردد جهان را آلوده‌تر و مشوب‌تر دیده و اندک اندک به جایی می‌رسد که دیگر جهان را از چشم دیگران می‌بیند، نه از چشم خود که چشم الهی است، بدین سبب است که در کتب صوفیه این همه از عقل که ابزار کسب علم ظاهری است نکوهش کرده‌اند و آن همه در شعر فارسی که مبنی بر شیوه‌های عرفانی است از دیوانگی تمجید شده است. زیرا دیوانگی، محو وجود و علم حصولی و بازگشت به وجود، حضوری است که عین گوهر الهی است^۷؛ یا از می‌ستایش شده است زیرا می‌عقل را که ابزار علم حصولی است از کار باز می‌دارد.

پس از عرفان برخلاف اگزیستانسیالیزم جهت این نیست که از وجود حضوری به وجود حصولی برسیم، بلکه کوشش بر این است که در وجود حضوری بمانیم و یا از وجود حصولی (مولانا) به وجود حضوری (شمس تبریزی) بازگشت نمائیم. بدین ترتیب هرچه دل را بیشتر صیقل دهیم و زنگ عقل و علم را بیشتر بزدانیم و حاصل و محصول را به کناری افکنیم آن در^۸ خوشاب را که ودیعه الهی و تماشاگاه راز است نمایان‌تر و آزادتر می‌سازیم. بر این مبنا انسان در عرفان يك وجود بیشتر ندارد و آن وجود حضوری است و وجود حصولی وجودی کاذب و بیمار است^۸. هستی انسان در درون خود اوست و در بیرون این هستی چیزی نیست.

ای نسخه نامة الهی که تویی
وی آینه جمال شاهی که تویی
بیرون ز تو نیست هر چه در عالم هست
از خود به طلب هر آن چه خواهی که تویی

مولوی (فیہ مافیہ - ص ۷۶)

۶. به‌حالی که حتی برخی از خود صوفیه نیز در تفسیر داستان‌های کهن عرفانی از این دیدگاه به خطا رفته‌اند یا نسبت به آن‌ها دید روشنی نداشته‌اند اما از آنجا که در نقل امانت داشته‌اند، نشانه‌ها دست نخورده باقی مانده است. داستان‌های عرفانی متضمن فشرده آرا و اصول تصوف است. وجود این داستان‌ها در ادبیات صوفیانه به این سبب است که این آرا و اصول به صورت محفوظی (با توجه به سمبلیک بودن آن‌ها) باقی بمانند.

۷. من عرف نفسه فقد عرف ربه.

۸. البته به اعتبار بحث وجود حضوری و وجود حصولی. و گرنه گفته‌اند که اصولاً وجود انسانی حقیقت نیست و «الاکل شیء ما خلا الله باطل»

و این طابیدن از طریق پیراستن است نه آراستن^۹.

فنافی الله که آخرین مرحله سیر و سلوک است یعنی محو کامل الیناسیون (با خود بیگانگی) که محصول علم است و بازگشت کامل به خویشتن خویش (وجود حضوری).

*

به اعتبار این اصل حالات و گفتاری از صوفیه به صورت رمز و قصه و تمثیل ذکر شده و باقی مانده است که ذیلاً به چند مورد اشاره می شود:

۱- اندر طلب یار چو مردانه شدم اول قدم، از وجود^{۱۰} بیگانه شدم

او علم نمی شنید لب بر بستم او عقل نمی خرید دیوانه شدم

ابوسعید ابوالخیر (سخنان منظوم - ۶۰)

۲- برخی از عرفا کتاب های خود را به آب شستند و در اسرار التوحید آمده است

که شیخ ابوسعید کتاب های خود را در زمین کاشت و بر آن درختی نشانند.

«... و شیخ از علم قالت روی به علم حالت کرد و هر چه از کتب خوانده و

نیشته، زیر زمین کرد و بر زبر آن دکانی کرد و شاخی مورد باز کرد و بر زبر آن دکان

بر سر کتابها فرو برد و آن شاخ به مدت اندک بگرفت و سبز گشت و درختی بزرگ

شد... و شیخ را قدس الله روحه العزیز در اثنای مجلس در این معنی کلمه ای رفته است:

شیخ گفت در ابتدا که این حالت ما را روی نمود و این حدیث بر ما گشاده گشت

کتابها داشتیم بسیار و جزوها داشتیم نهار، يك يك می گردانیدیم و می خواندیم و هیچ

راحت نمی یافتیم. از خداوند عزوجل درخواستیم که یارب ما را از خواندن این کتابها

گشادگی می نباشد - در باطن و به خواندن این از تو باز مانیم، ما را مستغنی کن به

چیزی که در آن چیز ترا باز یابیم. فضلی کرد با ما و آن کتابها پکلیک از پیش بر می گرفتیم

و آسایشی می یافتیم تا به تفسیر حقایق رسیدیم اینجا که: قل الله ثم ذرهم فی خوضهم یلعبون

اینجا کتاب بنهادیم، هر چند کوشیدیم که يك آیت پیش رویم راه نیافتیم، آن نیز از پیش

بر گرفتیم...

و در آن حال که کتابها را خاک باز می داد روی فرا کتابها کرد و گفت: نعم الدلیل

انت والاشتغال بالدلیل بعد الوصول محال^{۱۱}. و در میان سخن بعد از آن بر زبان مبارک

شیخ رفته است: بدا من هذا امر کسر المحابر و خرق الدفاتر و نسیان العلوم...

و از اصحاب شیخ کسی روایت کرد که يك شب شیخ قدس الله روحه العزیز در

۹. در تفکر مانوی نیز اصل پیرایش است نه آرایش، زیرا نور ایزدی در ظلمات انسانی اسیر

مانده است و باید با برکنار کردن ظلمت نور را نجات داد.

۱۰. یعنی وجود حصولی.

۱۱. در تفسیر این جمله رجوع شود به مقدمه دفتر پنجم مشنوی از مولانا.

صومعه خویشتن می‌نالید تا بامداد و من آن شب تا روز از آن سبب رنجور و کوفته بودم و از آن تفکر تا بامداد در خواب نشدم. دیگر روز شیخ بیرون آمد. از وی سؤال کردم که ای شیخ دوش چه بود که ناله شیخ می‌آمد:

شیخ گفت دی در دست دانشمندی، جزوی دیدم، از وی بستدم و در وی مطالعه کردم، دوش همه شب به درد دندان ما را عقوبت می‌نمودند و می‌گفتند چرا آن چه طلاق داده‌ای باز آن می‌گردی؟»

اسرار التوحید - ص ۵۰-۴۷

شبهه این اعمال سمبلیک از صوفیه دیگر نیز روایت شده است.

۳- شمس تبریزی در گوش مولوی سخنی می‌گوید که مولانا یکباره از وجود حصولی (فقاہت و زیر دست ادیبان نشستن) به وجود حضوری (فقر و درویشی) فرو می‌ریزد. علم و مدرسه را، رها می‌کند و آن سجاده نشین باوقار بازیچه کودکان کوی می‌شود.

۴- شیخ صنعان وقتی دل به دختر ترسا می‌دهد (عشق) و تمام حجاب‌ها را می‌درد ناگهان تمام حکم و آیات قرآنی را فراموش می‌کند یعنی به وجود حضوری دست می‌یابد.

قرب صد تصنیف در دین یادداشت	حفظ قرآن را بسی استاد داشت
هرچه یادش بود از یادش برفت	باده آمد، عقل چون بادش برفت
عشق آن دلبر بهمانندش صعب ناک	هرچه دیگر بود کلی رفت ناک

شیخ صنعان - ص ۲۵-۲۴

اما همین که دوباره از معرفت عشق محروم می‌گردد (از عشق ترسا رهایی می‌یابد) فوراً آیات و حکم قرآنی را به یاد آورد:

حکمت اسرار قرآن و خبر	شسته بودند از ضمیرش سر به سر
جمله با یاد آمدش یکبارگی	باز رست از جهل و از بیچارگی

شیخ صنعان - ص ۳۳

۵- اصطلاحات متعدد از قبیل آیینۀ دل، خلوتگه اسرار، آیینۀ جمال شاهی، تماشاگه راز، محل تجلی الله او غیره برای دل بر همین اصل مبتنی است.

مولانا گوید:

دقتر صوفی سواد و حرف نیست	جز دل اسپید همچون برف نیست
زاد دانشمند، آثار قلم	زاد صوفی چیست انوار قدم
آنچه تو در آینه بینی عیان	پیر اندر خشت بیند بیش از آن

دقتر دوم مثنوی - ۸۱

یعنی دلی که بر آن هیچ خطی جز خط صنع الهی رقم نخورده باشد.

۶- در داستان طوطی و بازرگان مندرج در دفتر اول مثنوی، طوطی هند به طوطی

محبوس می آموزد که خود را از وجود حصولی که در اینجا آب و رنگ و صوت است برهاند تا رها شود و مولانا در نتیجه داستان می فرماید:

معنی مردن^{۱۲} ز طوطی بد نیاز
تا دم عیسی^{۱۳} ترا زنده کند
در نیاز و فقر خود را مرده ساز
همچو خویش خوب و فرخنده کند
دفتر اول مثنوی - ص ۳۹

خویش (خویشتن خویش) در اینجا همان وجود حضوری است.

۷- علم و فلسفه در نظر صوفیه حجاب کبری است. از این رو معرفت نزد امی است و گنج در خرابه پیدا می شود. بسیاری از مشایخ صوفیه امی بوده اند^{۱۴}. مولوی با آن همه مخالفت مریدان، صلاح الدین زرکوب را که مردی امی بود مراد خود کرد.

گر تو خواهی گت شقاوت کم شود
حکمت دنیا فزاید ظن و شک
جهد کن تا از تو این حکمت رود
حکمت دینی بود فوق فلک
دفتر دوم مثنوی - ۱۲۸

۸- در قصه مری کردن رومیان و چینیان مندرج در دفتر اول مثنوی ص ۶۸ گوید:

چینیان گفتند ما نقاشی تو
رومیان گفتند ما را کرو فر
سلطان گت شما را خواهم آزمود. دو خانه مقابل هم در اختیار آنان قرار داد. چینیان هر صبح از خزانه شاه رنگ های مختلفی می گرفتند و در کار می کردند اما رومیان را با رنگ سروکار نبود، بلکه تنها به صیقل زدن مشغول بودند تا آن که کار به پایان رسید و سلطان برای بازدید آمد. خانه چینیان را چنان آراسته دید که هوش از سر می ربود. چون به سراغ رومیان رفت، پرده را برداشتند و عکس خانه چینیان به خانه ایشان در افتاد و لاجرم آن نقش ها به نحوی مطلوب تر بر دیوار خانه ایشان نموده شد.

رومیان آن صوفیان اند ای پسر
لیک صیقل کرده اند آن سینه ها
بی ز تکرار و کتاب و بی هنر
پاک از آزر و حرص و بخل و کینه ها
صورت بی منتها را قابل است
آن صفای آینه و صف دل است

.....

اهل صیقل رسته اند از بو و رنگ
نقش و قشر عالم را بگذاشتند
هر دمی بینند خوبی بی درنگ
رایت عین الیقین^{۱۵} افراشتند
رفت فکر و روشنایی یافتند
بر و بحر آشنایی یافتند

.....

۱۲. مردن از وجود حصولی.

۱۳. دم عیسی شفا بخش است اما در اینجا مراد نفس الهی است زیرا عیسی پسر خداست.

۱۴. پیغمبر اسلام امی بوده است و این از نکات مثبت زندگی اوست.

۱۵. در مقابل علم الیقین.

کس نیابد بر دل ایشان ظفر
گرچه نحو و فقه را بگذاشتند
تا نقوش هشت جنت تافته‌ست
صد نشان دارند و محو مطلق‌اند

چون صدف گشتند ایشان پرگهر
لیک محو و فقر را برداشتند
لوح دلشان را پذیرا یافته‌ست
چه نشان بل عین دیدار حق‌اند

پس آن‌چه، که با آن‌همه جهد و تکلف و آرایش می‌باید به دست آید در حقیقت در نزد پیراینده و صیقل‌دهنده هست، اما تواند بود که آن‌چه از جلوه‌ها و انعکاسات و بعدها در نزد صیقل‌دهنده باشد در نزد آرایشگر و نقاش یافت نشود و دست‌کم این دعوا تساوی است چنان‌که در همین قصه، مندرج در شرفنامه نظامی، سلطان نتوانست بین کارچینیان و رومیان تفاوت نهد و فقط:

نه بشناخت از یکدگر بازشان نه بی‌برد بر پرده رازشان

.....

بلی درمیانه یکی فرق بود

که این می‌پذیرفت و آن می‌نمود

شرفنامه - ۴۰۴

و صوفیه در علو مقام بوعلی حکایت زیر را آورده‌اند که چون بوسعید و بوعلی-سینا سه‌شنبه‌روز خلوت کردند. «بعد سه‌شنبه‌روز خواجه بوعلی‌سینا رفت، شاگردان او سؤال کردند که شیخ را چگونه یافتی؟ گفت هرچه من می‌دانم او می‌بیند و مریدان از شیخ سؤال کردند که ای شیخ بوعلی را را چگونه یافتی؟ گفت هرچه ما می‌بینیم او می‌داند.»

اسرارالتوحید - ص ۲۱۰

زیرا علی‌الاصول بوعلی می‌بایست فقط بعضی از آن‌چه‌ها که شیخ می‌بیند بداند. ۹- این‌که انسان خود حجاب خود است مبتنی بر همین اصل است و «خود» وجود حصولی است.

میان عاشق و معشوق هیچ حایل نیست
تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز

حافظ - ۱۱۸

وجود حضوری عین یا مضاهی الله است.

*

این‌که این تفکر در نزد خود صوفیه پیدا شده یا در مذاهب (بودیسم، مسیحیت، اسلام) و فلسفه یونان ریشه‌هایی دارد بحث مفصل جداگانه‌یی است. در اینجا فقط اشاره می‌شود که در فلسفه از دیرباز بر خوردی بین معتقدان به (Essentialism) Essence و معتقدان به Existance وجود داشته است. نخستین حکم اسکولاستیک، اسکتاریژن (اواسط قرن سوم هجری) بر این عقیده بود که: «در آغاز تن انسان پاك و شبیه به ذات

الوهیت خلق شده بود. سپس جدائی افتاد و از شباهت دور شد و باید با طی مراحل چند دوباره به خدا بازگشت کند».

(سیر حکمت در اروپا - ص ۶۸)

نکته دیگری که باید بدان اشاره شود این است که هر چند برخی از صوفیه در عمل این معنی را به جد گرفته و پشت‌ها به علوم ظاهری زده و یا اصولاً امی بوده‌اند، اما غالب مشایخ صوفیه اهل علم و صاحب تصانیف بوده‌اند و شاید تأکید بر این مطالب از یک جهت من باب تذکار و خودآگاه ساختن خلایق به مسأله الیناسیون و بازگشت به خویش و خلاصه توجه به یک الگوی قدیمی رمزی و اساطیری بوده است.

منابع

۱. ادبیات چیست - سارتر - ترجمه نجفی و رحیمی - زمان - چاپ اول - بدون تاریخ.
۲. اسرار التوحید - محمد بن منور - مصحح ذبیح‌الله صفا - امیر کبیر - چاپ دوم - ۱۳۴۸.
۳. برخی بررسی‌ها درباره جهان‌بینی‌ها و جنبش‌های اجتماعی در ایران - احسان طبری - ۱۳۴۸.
۴. بررسی روابط آگزیستانسیالیست با جامعه - محمدرضا زمانی - امیر کبیر - ۱۳۴۷.
۵. دیوان باباافضل کاشانی - از انتشارات اداره فرهنگ و هنر کاشان - ۱۳۵۱.
۶. دیوان حافظ - مصحح قزوینی و غنی - تهران - ۱۳۲۵.
۷. دیوان شاه‌قاسم انوار - مصحح سعید نفیسی - سنایی - ۱۳۳۷.
۸. سخنان منظوم ابوسعید ابوالخیر - سعید نفیسی - تهران - سنایی - چاپ سوم.
۹. سیر حکمت در اروپا - محمدعلی فروغی - تهران - زوار - بدون تاریخ.
۱۰. شرفنامه - نظامی - مصحح وحید دستگردی - تهران - مؤسسه مطبوعات علمی - افست - بدون تاریخ.
۱۱. شیخ‌صنمان - عطار - مصحح گوهرین - تهران - امیر کبیر - چاپ هشتم - ۱۳۵۵.
۱۲. فیه مافیه - مولوی - فروزانفر - امیر کبیر - چاپ دوم - ۱۳۴۸.
۱۳. مثنوی معنوی - مصحح نیکلسون - تهران - علمی‌اکبر علمی - افست - بدون تاریخ.